

ابراهیم نصرالله

# جنگ دوم سگ

ترجمه

ستار جلیلزاده



نشر گل آذین

تأسیس ۱۳۷۷

## فهرست

- ۷.....مقدمه / جنگ دوم سگ، روایت زوال
- ۱۵.....مقدمه‌ای که چه بسا حذف شود
- ۱۷.....مقدمات جنگ
- ۲۳.....پیرامون کم‌دی و تراژدی
- ۹۱.....سفرمحرمانه
- ۱۵۷.....جایزه ادبی نوبل
- ۱۷۳.....موسم هرج و مرج
- ۲۴۹.....موسم تباهی‌ها
- ۲۸۱.....نخستین جرقه‌های جنگ
- ۳۱۳.....جرم کامل
- ۳۵۷.....جنگ سوم سگ!

## مقدمات جنگ

مگر دیوانه‌ای داری این  
فیلم را تماشا می‌کنی؟

### فیلم مستند

راشد اگرچه خیلی مواظب بود، اما سرانجام به دام افتاد. او با وجود هوش زیادش، نمی‌توانست بفهمد موضوع چیزی جز تله‌ای نبود که باید در آن می‌افتاد. فیلمی که به نوعی ابزار جاسوسی الکترونیکی بود از دوست صمیمی‌اش گرفت، چون او چیزهایی می‌دید و دنبال می‌کرد که خطرناک بودند و مورد سوء ظن. در حال تماشا کردن فیلم بود که مادرش او را دید و مثل هر مادری که با چشم دل می‌نگرد، احساس کرد فرزندش در آستانه‌ی سر در گمی است. فریاد زد: مگر دیوانه‌ای داری این فیلم را تماشا می‌کنی؟

\*\*\*

آن دوست کاغذ کوچکی در جیبش فرو کرد به او گفت: این فیلم را با دقت تماشا کن و خیلی مراقب باش. ما به اظهار نظر شما نیاز داریم، تا به دریافتی عمیق برای نجات و رهایی از جنگ در آینده مثل آن جنگی که پیش آمد و بشریت را بلعید برسیم.

- شما دارید مرا می‌ترسانید.

- نه، من شما را نمی ترسانم، فیلمی که می بینی، مستندی در باره ی گذشته است و می دانی که این روزها خیلی کم پیش می آید بتوان به چیزی که متعلق به گذشته است دست یافت. سزای مخفی کننده اش را هم خوب می دانی.
- با این توصیف این باید فیلمی جنگی باشد.
- نه، فیلمی در باره مقدمات جنگی است که ما را درو کرد.
- جنگ دوم سگ؟! -
- بله، جنگ سگ، که اگر پیش نمی آمد، وضع قوانینی برای نابودی گذشته هم پیش نمی آمد. بعد از آن بود که فلاسفه به این حکمت دست یافتند که: انسان از اشتباهاتش درس نمی گیرد و زوالش حتماً فرا خواهد رسید. مادام که به تکرار آن ها اصرار می ورزد.. منظورم اشتباهات است.
- من دقیقاً باید چه چیزی را تماشا کنم؟
- از آن جایی که شما خیلی خیلی باهوش هستید و هرگز به خودتان و به کس دیگری اجازه نمی دهید دچار چنین اشتباهاتی بشود باید این فیلم را تماشا کنید.
- منظورتان این است که اطمینان دارید ممکن نیست من مسبب جنگ بشوم؟
- راشد تبسم کنان این را گفت.
- برای همین است که گذشته را به شما می سپاریم.
- بعد از تماشای فیلم چه باید بکنم؟
- نوار فیلم را نابود کن.
- ممکن است قبل از من کسی از آن خبر داشته باشد؟
- شما فقط نابودش کن. مطمئن باش کسی نمی تواند حتی جزئی از آن را برگرداند.

\*\*\*

- راشد در آپارتمانش را باز کرد. مسیر راه پله تاریک بود. بیهوده به جایی خیره شد، این که چیزی یا کسی پنهان شده باشد غیرممکن می نمود.
- راه باز است.

دوستش به سرعت از سمت تاریک پله‌ها پایین رفت، اما این کار او راشد را نگران نکرد، زیرا می‌دانست مردم حواسشان کاملاً جمع است و توانایی ذهنی‌شان به شدت رشد کرده است، البته به جز گروه کوچکی که قدرت دید بوف در شب و توان پرواز در غارها و آسمان‌های تیره و تار را داشتند.

راشد به محض این که صدای باز و بسته شدن در ساختمان را شنید، در آپارتمان را بست و به سمت کوچکترین پنجره مشرف به خیابان رفت. آن‌جا جز تاریکی که مانند آبخاری از پنجره‌های ساختمان مقابل سرریز شده بود چیزی به چشم نمی‌آمد.

\*\*\*

راشد به تماشای فیلم نشست و از تصویری که دوستان و همسایگانش نسبت به او داشتند راضی به نظر می‌آمد. او مردی دور اندیش بود و از انجام هیچ کاری کوتاهی نمی‌کرد، مبادی آداب بود و آهنین خو، به نحوی که دشمنانش خیلی بیشتر از دوستانش بدین صفت او را توصیف می‌کردند. با این همه او از نسل رهبرانی به شمار می‌آمد که واژه‌ی (چانه‌زنی) در قاموسشان پیدا نمی‌شد.

فیلم با ریتمی کند شروع شد. هدف اولیه فیلم به نظر آموزشی می‌آمد. گفتار مفصلی داشت در باره‌ی نشانه‌های ما قبل جنگ سگ. برای کسی که از موضوع اطلاعی نداشت، مسائلی بسیار پیش پا افتاده به نظر می‌آمد، اما این‌طور نبود. زیرا کسی نمی‌داند صحنه‌های خشونت چطور در ذهن متراکم شده و روز به روز روی هم تلنبار می‌شوند تا این که بدل شوند به شراره‌هایی در شعله‌ور شدن جنگ. مثل شلیک کردن به دیگری، یا کسی را در خیابان کتک زدن، به این علت که حق تقدم با او بوده، یا نارضایتی از گرفتن نمره در دانشگاه یا دبیرستان، یا دعوایی به علت عاشق شدن دختر دانشجویی به دانشجویی دیگر، یا بالا گرفتن جرم‌یوحتی بین دو دوست که منجر می‌شود به قتل یکی از آن‌ها، به این دلیل که می‌بایست او صورت حساب شام دل‌چسبی را که با هم صرف کردند می‌پرداخت، یا بازداشت

استاد دانشگاهی که سعی داشت در روزهای کم آبی، آب آلوده از آب انبار همسایه بدزدد، یا زخمی شدن بیست نفر در دعوی دسته‌جمعی در پی خواسته‌ی عجیبی که تعدادی از افراد یک خانواده داشتند که می‌بایست آن‌ها در صف اول نماز جماعت بایستند! اما شایع‌ترین حوادث خونین در نتیجه‌ی اظهار نظر پیش می‌آمد و اغلب بی‌هدف که منتهی می‌شد به این سؤال: خوش آمد؟ هرچند بیشتر صاحب نظران شیفته‌ی کسانی هستند که به آن‌ها بها می‌دهند، حتی اگر دلایلشان غیرقابل فهم و پیچیده باشد و کسی جز شیطان آن‌ها را درک نکند. این‌گونه افراد مدام پاسخ می‌دهند: نه، خوشم نیامد! و این پاسخ منجر می‌شود به کشتارگاهی کوچک که شیطان از آن متمتع می‌گردد و گسترش می‌یابد، اما به سطح جنگ دوم سگ نمی‌رسد؛ جنگی که در واقع با تعدادی حوادث عجیب و غریب شروع شد و رسید به لحظه شعله‌ور شدن به دلایلی که هیچ صاحب عقلی توقعش را نداشت!

\*\*\*

فیلم حوادث روزمره را پخش می‌کرد و بتدریج به سمت حوادث خطرناک‌تر پیش می‌رفت. در باره‌ی مسئولان بزرگی که جسارت تقلید از مردم را پیدا کرده بودند. مثل عملکرد نماینده‌ای در کشیدن ماشه‌ی کلت بر روی دوستش در استودیوی تلویزیونی آن‌هم به صورت پخش زنده به دلیل اختلاف نظر باهم. کارگردان برنامه توانست از این ماجرا نهایت استفاده را در بخش بعدی برنامه‌اش ببرد. به این ترتیب که دو الاغ را در استودیو حاضر کرد و بین آن دو گفتگویی مفصل ترتیب داد، اما با عرعر بریده بریده‌ی یکی از آن دو مواجه شد که طرف مقابل آن را درک نمی‌کرد. این نوعی بی‌ادبی است یا تحریک و دست انداختن و چنین نمایشی که بین بسیاری از مردم با علاقه دنبال می‌شود اصلاً هیجان‌انگیز نبود، زیرا آن دو الاغ بدل شدند به دو موجود که همدیگر را گاز می‌گرفتند و با جفتک‌پرانی به هم ضربه می‌زدند. عمل آن‌ها خوشایند نبود، زیرا از شأن و منزلت همه‌ی حیواناتی که چنین طبعی داشتند می‌کاست.

\*\*\*

راشد وقتی تماشای نیمه‌ی نخست فیلم با حوادثی این چینی را تمام کرد، رسید به بخشی که مربوط می‌شد به نماینده‌ای که به دلیل اختلاف نظر با همکارش، از تانک برای کوبیدن پارلمان در حال برگزاری استفاده کرده بود، به ناگاه راشد و پنجره‌ها در فضای اتاق خانه به پرواز درآمدند. اما قبل از فروکش شدن حادثه، راشد آخرین چیزی که مشاهده کرد، دودی بود که بعد از شلیک از دهانه‌ی لوله‌ی تانک نماینده بیرون می‌آمد. او خود را فلج شده روی زمین دید، پرسش کنان و با حالی پریشان گفت: این گلوله چطور از فیلم بیرون آمد و آپارتمان را منفجر کرد؟! راشد مدتی طولانی به این حالت ماند و به هوش نیامد تا نخستین جلسه‌ی شکنجه.

طبعاً بسیاری از کسانی که در این روزهای تیره و تار زندگی می‌کنند، جزئیات را تشنیده‌اند اما به رغم خطر ناشی از بازگویی این ماجرا، یا زمانی این چنین، باید خیلی خلاصه کنم و بگویم: از این جا شروع شد.